

# دموکراسی را با تمام وجود نپذیرفته‌ایم

کفت وگو با: سیدحسین موسوی تیریزی

ضمیمه اعتماد، ش ۱۸۷۷، ۱۳۸۷/۱۱/۸

**چکیده:** آقای موسوی در این مقاله به هدف مشترک مبارزان قبل از انقلاب اشاره دارند و معتقد است که هدف آنها، سرنگونی حکومت شاه بود. و در ادامه به گونه‌شناسی جریان‌های فعال سیاسی، بعد از انقلاب می‌پردازد. ایشان با مقایسه وضعیت کنونی جامعه، با اوایل انقلاب معتقد است که بعد از سی سال انقلاب، هنوز دموکراسی واقعی در جامعه، پیاده نشده است و احترام به آزادی و رأی اکثریت به معنای واقعی، صورت نمی‌گیرد.

قبل از انقلاب هدف مشترک مبارزان، سرنگونی حکومت شاه بود و ویژگی‌های منفی شاه مثل دیکتاتوری و استبداد، نبود آزادی فکری، نداشتن استقلال و درست مدیریت نکردن مسائل سیاسی و اقتصادی علت شکل‌گیری این هدف بود. اوایل کار بسیاری اعتقاد داشتند حکومت شاه و قانون اساسی مشروطه، در صورت آزادی انتخابات، می‌شود اصلاح شود. بیانات امام \* هم در سال ۴۲، بیاناتی از قبیل: من نصیحت می‌کنم و کاری نکنم که مردم شمارا بیرون کند، بود؛ یعنی اعتقاد بر این بود که اگر شاه قانون اساسی مشروطه را، به درستی اجرا کند؛ مشکلی نیست، اما شاه به قانون، تن نداد و استبداد دیکتاتوری را، به خاطر وابستگی که به خارج از کشور داشت، گسترش داد و به همین دلیل اوضاع به سمتی رفت که تمام گروه‌ها از آنها که اعتقاد به مبارزه مسلحانه داشتند و آنها که اعتقاد به این موضوع نداشتند، به این جمع‌بندی رسیدند که حکومت شاه باید سرنگون شود. هدف مشترک، این‌گونه شکل گرفت.

بازتاب اندیشه ۱۰۷

دموکراسی را  
با تمام وجود  
نپذیرفته‌ایم

حتی آنها که از نظر نوع عقیده مذهبی نیز با هم یکسان بودند، در برنامه‌های سیاسی و اقتصادی، نظر متفاوت داشتند؛ مثلاً در حزب جمهوری، افرادی روحانی بودند که صد درصد شیعه و طرفدار امام بودند، اما در همین حزب جمهوری، سه انشعاب ایجاد شد. این انشعاب‌ها به دلیل قبول نداشتن تشیع، امام یا ولایت فقیه نبود؛ بلکه به خاطر وجود نداشتن توافق در مسائل مدیریتی بود. عده‌ای می‌گفتند در مسائل اقتصادی باید انبساطی برخورد کرد و عده‌ای دیگر عکس این را می‌گفتند یا در مورد مسائل سیاسی، دیدگاه‌های مختلفی داشتند. این صورت ظاهری مسئله است. وقتی به این مسائل انگیزه‌های فردی، قدرت‌طلبی و تمایل انسان‌ها به مطرح شدن بیشتر هم اضافه شود، مسائل قبلی بهانه می‌شود و انگیزه شخصی باعث می‌شود انشعاب‌ها شدت گیرد.

البته این اختلاف‌هایی که من تا اینجا از آن صحبت کردم، مربوط به گروه‌هایی بود که هم عقیده بودند. این حالت بین آنها که از نظر فکری با هم فرق داشتند، یعنی بین مارکسیست‌ها و مذهبی‌ها و مجاهدین، به طور طبیعی تشدید می‌شود. البته این حد از اختلاف بین گروه‌ها تا حدی طبیعی است. در انقلاب‌های مختلف هم، این مشکلات وجود داشته و گاهی با تعقل به حداقل رسیده است. افراد نیمی از منافع‌شان، به خاطر رسیدن به حداقل‌هایی دست کشیده‌اند، گاهی هم نه. این اختلاف تا حدی تشدید شد که درگیری و اختلاف و کشت و کشتار نیروها شکل گرفت. این‌که بگوییم اصلاً راهی وجود نداشت که جلوی تشدید اختلافات بین نیروهای اول انقلاب در ایران گرفته شود، درست نیست. در هر برهه‌ای گروه‌های مختلف در رسیدن به شرایط بن‌بست، نقش متفاوتی داشته‌اند، اما در هر صورت، هر دو طرف درگیری نقش داشته‌اند و یکی کمتر و دیگری بیشتر.

در رابطه با تحریک مجاهدین خلق تا حدی که به جنگ مسلحانه با حکومت پس از انقلاب برسند، مطمئناً دست خارجی در کار بوده است و خود آنها در ابتدا چنین برنامه نداشتند یا بنی‌صدر کسی نبود که در دامن مجاهدین خلق قرار بگیرد. از ابتدا با آنها مشکل داشت. مقالات متعدد علیه آنها می‌نوشت، اما وقتی بنی‌صدر تا حدی قدرت طلب بود که همه چیز را برای خودش می‌خواست و اطرافیان هم نمی‌توانستند فردی با این خصوصیت را تحمل کنند، این مسائل باعث شد با کسانی همکاری کند که یک سال در روزنامه انقلاب اسلامی علیه آنها مقاله نوشته است. من معتقدم در این درگیری‌ها، به طور قطع دست‌های خارجی هم دخالت داشته است.

واقعیت این است که در ابتدای پیروزی انقلاب، بعضی‌ها بودند که در فضای آزاد و از مسیر قانونی نمی‌توانستند به قدرت برسند. آن زمان وقتی اولین انتخابات مجلس برگزار شد، مجاهدین خلق هم کاندیدا داشتند، شورای نگهبان هم نگفت شما نمی‌توانید کاندیدا داشته باشید، با وجود این‌که آنها اعلام کرده بودند به قانون اساسی رأی نمی‌دهند. در هر صورت آنها کاندیدا شدند، تبلیغات بسیاری داشتند، به دیگران هم خیلی تهمت زدند، اما رأی نیاوردند. خود من در تبریز دوره اول مجلس کاندیدا بودم. ما چند نفر بودیم. چند نفر از مجاهدین هم کاندیدا بودند. انتخابات تبریز به دور دوم کشیده شد و چند تا از آنها به دور دوم رسیدند، اما رأی نیاوردند. انسان عاقل و دوراندیش در چنین شرایطی، وضعیت خودش را جمع‌بندی می‌کند و به این فکر می‌کند که چه چیز را در خودش تغییر دهد تا دفعه بعد بین مردم رأی داشته باشد، اما مجاهدین خیر. از همان زمان که رأی نیاوردند بنای مخالفت با حکومت و این‌که رأی‌ها باطل است را گذاشتند و سه چهار ماه هم بیشتر نگذشت که آنها مخالفت را بیشتر کرده و حدود یک سال بعد هم اعلام جنگ مسلحانه کردند؛ یعنی مجلس در خرداد سال ۵۹ شروع به کار کرد و این‌ها خرداد ۶۰ اعلام جنگ مسلحانه کردند. آنها روال طبیعی و قواعد بازی سیاسی را رعایت نکردند. آنها فکر می‌کردند یا ما یا هیچ‌کس. مثلاً بعد از امام\* مسئله نظارت استصوابی و احراز صلاحیت‌ها را پیش کشیدند. وقتی بحث احراز صلاحیت بشود و این موضوع هم در دست افرادی باشد که معلوم است علاقه‌مند به طیف خاصی یعنی همان طیف راست هستند، نتیجه احراز صلاحیت می‌شود فردی که آنها می‌پذیرند و به آن گرایش دارند. وقتی این نوع احراز صلاحیت پیش می‌آید، آنها که خود را دارای صلاحیتی می‌دانند و پذیرش نشده‌اند (در حالی که بسیاری از این پذیرش‌نشده‌ها سال‌ها زندان رفته‌اند، جبهه بوده‌اند، منافق و... هم نیستند) حس می‌کنند حق آنها ضایع شده است. اختلافات پیش می‌آید، تشدید می‌شود. در این میان آنهایی که به لحاظ سواد، مدیریت و لیاقت کم‌هضاعت هستند، به اختلافات دامن می‌زنند؛ چون این افراد، با حضور انسان‌های دانا و کارآمد نمی‌توانند رقابت بکنند و بقای آنها در حذف دیگران است. بنابراین بسیاری از انسان‌های فرهیخته، کنار گذاشته می‌شوند.

بازتاب اندیشه ۱۱۷  
 دموکراسی را  
 با تمام وجود  
 نپذیرفته‌ایم

ما هنوز اصول دموکراسی را با تمام وجود نپذیرفته‌ایم. یکی از اصول مهم دموکراسی، توجه به آرای دیگران و آرای اکثریت است و همچنین ملتزم شدن به اجرای آرای اکثریت.

حالا گاهی بین متدینین این بحث پیش می‌آید که اگر اکثریت گفتند باید خلاف شرع انجام داد، باید به این رأی هم تن داد؟ در حالی که وقتی ما مسلمانیم، چرا اکثریت باید به خلاف شرع رأی بدهند؟ در رابطه با مدیریت کشور هم اصولاً مسائل شرع شاید حداکثر دو درصد مطرح باشد، مابقی آن مدیریت عرفی است. قرآن هم می‌گوید «و امرهم شوری بینهم»؛ یعنی این‌که مشورت کنید و از آنجا که در مشورت، همه با هم به اجماع نمی‌رسند، باید حرف اکثریت پذیرفته شود.

عقلاً تن دادن به رأی اکثریت را قبول کرده‌اند. احزاب مترقی کشورهای مترقی هم این اصل را پذیرفته‌اند و این موضوع را اساس کار قرار داده‌اند، در حالی که ما اصل شورا را که اصل اساسی اسلامی و قرآنی است، باور نکردیم و نادرست توجیه کردیم. دربارهٔ دموکراسی که مکتبی غربی است، به عنوان فردی روشن فکر سخنرانی کرده‌ایم، اما به صورت قلبی و درون خودمان آن را نپذیرفته‌ایم. در مسائل سیاسی و نظامی می‌توان به سرعت پیش رفت و پیروز شد، اما مسائل فرهنگی این‌گونه نیستند. مسائل فرهنگی، مسائل ریشه‌دار است. فرهنگ خودخواهی با وجود این‌که در دین نیست، اما در تفسیر آن توسط انسان‌ها تأثیر می‌گذارد؛ یعنی با خودخواهی، افراد دین را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که توجیه رفتارهای خودشان را از آن به دست آوردند. مشکل مستبد بودن در مناسبات خانوادگی هم هست. پدر خانواده می‌گوید حرف من است. به حرف بچه‌ها و همسر توجه نمی‌شود. بسیاری از این مشکل‌ها و گرفتاری‌ها که در خانواده‌ها هست، از همین موضوع نشئت می‌گیرد. حالا فکر می‌کنید چرا مبارزه با این فرهنگ و تغییر آن سخت است؟ چون این تغییر باید همراه با مبارزه با خود باشد. هر کس خیلی باید با خودش مبارزه کند تا به نظر اکثریتی که مخالف او هستند، احترام قائل شود. ببینید ممکن است من برای کاری کاندیدا شده و رأی نیاورده باشم، بعد از آن چهار نفر بیایند و بگویند حق شما را خوردند، من هم خوشم می‌آید و قبول می‌کنم، در حالی که اگر خودساخته باشم، می‌گویم نه من مقبولیت لازم را نداشتم و مردم در من این صلاحیت را ندیده‌اند که به من رأی بدهند. مبارزه با دیگری آسان است، اما با خود نه. این همان جهادی است که پیامبر اکرم ﷺ از جنگ بدر که برمی‌گشت، به سپاهیان گفت: «مرحبا به قومی که از جهاد کوچک برگشته‌اید و باید به جهاد بزرگ‌تر بروید.» اصحاب تعجب کردند که دیگر بزرگ‌تر از این جنگی که ما کردیم، چیست؟ پیامبر می‌گوید: جنگ با خود

یعنی جهاد اکبر. زمان تقسیم غنائم این موضوع خودش را نشان می‌داد. افرادی که به نیت کشته شدن به میدان جنگ رفته بودند، سر تقسیم غنائم مشکل پیدا کردند.

## ● اشاره

تجدید غلامی

مطالبی که از طرف آقای موسوی تبریزی پیرامون برخی از مسائل اولیه انقلاب و وضعیت کنونی جامعه، ارائه گردید حاوی برخی حقایق و واقعیت‌های تاریخی است؛ اما به نظر می‌رسد قضاوت ایشان پیرامون وضعیت کنونی جامعه، نیاز به تعمق و تدبر بیشتر داشته باشد که در ذیل به این موضوع اشاره‌ای می‌شود:

۱. ایشان می‌گویند امام علیه السلام در ابتدا اعتقاد داشت که اگر شاه به قانون اساسی مشروطه عمل کند، برای حکومت کردن مشکلی نخواهد داشت، اما به نظر می‌رسد با توجه به افکار و اندیشه‌های حضرت امام علیه السلام چنین نسبتی به امام دادن به راحتی قابل پذیرش نیست. حضرت امام علیه السلام اصولاً با سلطنت مخالف بود و مشروعیتی برای این نوع حکومت قائل نبود و با توجه به نظریه «ولایت فقیه» حکومت را در زمان غیبت امام زمان (عج) حق و وظیفه فقیه جامع‌الشرایط می‌دانست. با چنین رویکردی، از امام علیه السلام نمی‌توان این‌گونه، در مورد ایشان قضاوت کرد. بنابراین لحن حضرت امام علیه السلام در آغاز مبارزه مثل این‌که «آقای شاه شما را نصیحت می‌کنم» یا «کاری نکن که مردم شما را مثل پدرت بیرون کنند» درحقیقت یک نوع تاکتیک مبارزه است که برای آغاز نمودن نهضت و ایجاد هیجان لازم به نظر می‌رسیده است؛ چراکه اگر امام علیه السلام واقعاً قصد نصیحت کردن و کنار آمدن با شاه را داشت، می‌توانست از طریق مکاتبه و اعزام نماینده این کار را انجام دهد. اصولاً در دکترین سیاسی حضرت امام علیه السلام چیزی با عنوان سازش، کنار آمدن و همکاری کردن با استبداد و سلطنت وجود نداشت.

۲. ایشان به نظارت استصوابی و احراز صلاحیت‌ها در انتخابات اشکال می‌کنند و شاهد مثال می‌آورند که در انتخابات مجلس اول، احراز صلاحیت ملاک نبود و حتی منافقین هم نامزد انتخابات بودند. در پاسخ به این اشکال باید گفت، شرایط کشوری که تازه انقلاب نموده و بسیاری از مسائل را در عرصه مدیریت تجربه نکرده است، قطعاً متفاوت خواهد بود با کشوری که ۳۰ سال از انقلاب آن می‌گذرد. طبیعتاً در اوایل انقلاب، به دلایلی برخی از کارها انجام می‌گرفت که گذر زمان، ناصواب بودن آن‌ها را مشخص نمود. چه کسی می‌تواند تأثیرگذاری منفی نفوذ عوامل ضدانقلاب و کسانی را که اصولاً به نظام اسلامی و قانون اساسی پایبند نبودند، انکار نماید. واقعاً اگر بسیاری از آنان، در مسیر نظارت قانونی و احراز صلاحیت از رسیدن به یک‌سری مناصب مهم و حساس منع

بازتاب اندیشه ۱۱۷

۳۸

دموکراسی را  
با تمام وجود  
نپذیرفته‌ایم

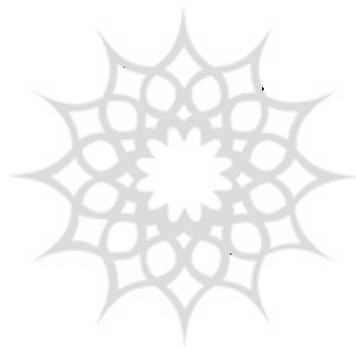
می‌شدند، آیا انقلاب باز هم شاهد این همه هزینه دادن بود. به تعبیر ضرب‌المثل عربی «من جرَّب المجرَّب، حلت به الندامه» اگر کسی مسیر را اشتباهی رفت، ضربه‌اش را خورد، اگر دوباره بخواهد برود، به غیر ندامت چیزی عاید او نیست، گرچه سود و فایده‌ای هم برای او ندارد. بنابراین عقل سلیم و طبع مستقیم حکم می‌کند که از گذشته برای ساختن آینده‌ای بهتر و برتر استفاده کنیم. بر همین اساس، نظارت استصوابی و احراز صلاحیت درحقیقت خود ضمانتی محکم است که افراد معاند و مخالف با نظام جمهوری اسلامی در ارکان مهم تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی نفوذ نکنند. البته این به معنای این نیست که به صورت سلیقه‌ای و شخصی، افراد رد صلاحیت شوند؛ چه این‌که قانون خود برای این مهم سازوکارهای لازم را مدنظر قرار داده است و از هر گونه قانون‌شکنی و تضییع حقوق شهروندان جلوگیری می‌نماید.

۲. آقای موسوی تبریزی معتقد است در مدیریت کشور، مسائل شرعی حداکثر دو درصد مطرح است! و مابقی آن مدیریت عرفی است. در اینجا باید گفت طرح این مطلب از طرف ایشان بسیار بعید است. آیا قابل قبول است که دینی مثل اسلام که داعیه سیاست و حکومت دارد و خود را متکفل تأمین معاد و معاش انسان‌ها می‌داند، تنها به این اندازه در حکومت و مدیریت دخیل باشد و بقیه را به عرف واگذار نماید. واقعیت این است که بسیاری از احکام فقهی جنبه حکومتی و مدیریتی دارد، چه در مباحث قضایی مثل اجرای حدود و دیات و قصاص، چه در مسائل اقتصادی مثل حرمت ربا، احتکار و... و چه در مسائل اجتماعی و سیاسی مانند مشروعیت نوع حکومت و... بنابراین بر چه مبنایی می‌شود گفت شرع انور، در مدیریت سهمش دو درصد است.

۴. حجیت رأی اکثریت را که ایشان مطرح نموده‌اند، باید حدود و ثغورش مشخص باشد. آیا می‌توان گفت رأی اکثریت مطلقاً حجت است؟ واقعیت این است که آنچه در دموکراسی غربی در باب حجیت رأی اکثریت مطرح شده، حاکی از یک نوع روش حکومت‌داری می‌باشد که لزوماً ضرورتی ندارد که هر کسی خواست دموکراسی را در جامعه اجرا نماید، مطابق با نوع خاصی از دموکراسی باشد. اسلام به نظر جمعی و مشورت نمودن اهمیت داده است و ترجیح نظر اکثریت بر اقلیت را می‌پذیرد، اما در قالب شرع و شریعت، ولی اگر رأی اکثریت مخالف شرع بود، اسلام برای این رأی هیچ‌گونه حجیتی قائل نیست. آقای موسوی برای پاسخ به این اشکال می‌گوید که وقتی ما مسلمانیم چرا اکثریت باید خلاف شرع رأی بدهند؟ به نظر می‌رسد این پاسخ مبتنی بر نوعی ساده‌انگاری و آرمان‌گرایی است. ما در طول تاریخ اسلام، شاهد اجماع اکثریتی بودیم که خود را مسلمان می‌دانستند و دم از اسلام می‌زدند، اما در مقابل نص صریح پیامبر ﷺ ایستادگی می‌کردند؛ مانند غصب خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. بنابراین ما باید با توجه

بازتاب اندیشه ۱۰۷  
 دموکراسی را  
 با تمام وجود  
 نپذیرفته‌ایم

به ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی و ملی خود، دموکراسی متناسب با موازین دینی پذیرفته‌شده را پایه‌گذاری نماییم و رأی اکثریت را تا هنگامی که خود را در مقابل شرع قرار ندهند، محترم بشماریم. لذا حضرت امام علیه السلام با دید نافذ و کامل خود، شورای نگهبان را پایه‌گذاری نمود تا مطابق بودن یا نبودن رأی اکثریت، با موازین شرع را تشخیص دهند و اعلام نمایند.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مازتاب اندیشه ۱۰۷

۵۰

دموکراسی را  
با تمام وجود  
نپذیرفته‌ایم